

مستضعفان و مستکبران

از دیدگاه

قرآن و عترت

قسمت چهارم

محمد حسین اسکندری

در قسمت پیشین به مباحثی پیرامون سرچشمه پیدایش استکبار و محورهای اساسی استضعاف پرداختیم محورهای اساسی استکبار، واژه محرومیت و نسبت آن با استضعاف و علل و عواملی که باعث ایجاد محرومیتها می شود، عنوانهایی است که این قسمت مقاله به تحلیل و تبیین آنها می پردازد.

محورهای اساسی استکبار

در ارتباط با استکبار نیز به دو محور اساسی برمی خوریم:

الف: استکبار و گردن کشی نسبت به خداوند و سرپیچی نسبت به شرع انور و قانون اساسی مبتنی بر آن که دارای بیشترین ضدارزش اخلاقی و اجتماعی خواهد بود.

ب: استکبار به معنی امتیاز سیاسی و قدرت یا امتیاز اقتصادی و ثروت و یا دیگر

آثار اجتماعی که از قانون شکنی و سرپیچی و گردن کشی نسبت به شرع و قانون اساسی مبتنی بر آن حاصل آید.

اصولاً با کمی ملاحظه و دقت در رفتار و افکار و موضعگیریها، افراد و گروههایی را می یابیم که زبان حالشان و گاهی زبان قالشان این است که هیچ قانونی را اطاعت نکنیم، هیچ فرمانی را قبول نکنیم، هیچ امری را گردن ننهیم، هیچ دستوری را نپذیریم و خلاصه به همه چیز نه گفته و همه چیز را نفی می کنند و پیوسته روح عصیان و گردن کشی و تخریب و ویرانگری از

خویش ظاهر می سازند.

اکنون این سؤال مطرح است که آیا این تخریب و ویرانگری و عصیان و سرکشی، مطلق و بی هدف هستند و بطور نامحدود ادامه می یابند و یا در یک نقطه نهایی به پایان می رسند؟ و به عبارت روشن تر آیا این خود یک اصل است و مطلوبیت ذاتی دارد و یا مقدمه و پیش درآمدی است برای هدفی دیگر، یعنی ارزش طریقی دارد و یک سرپیچی است در مسیر اطاعتی دیگر، یک گردن کشی است در برابر فرمانبرداری دیگر، ویرانگری است به خاطر سازندگی دیگر، عصیانی است در راه انقیادی دیگر و سرانجام آیا این عصیان و سرکشی و ویرانگری به یک ساحل آرامش دهنده پایان می پذیرد و یا اینکه نامحدود است و هیچ پایانی، هیچ آرامشی و هیچ هدفی و نهایی و انتهایی نمی تواند برای این تغییر و تحول و تخریب و عصیان مورد نظر باشد؟ بنابراین هیچ نظامی و هیچ جامعه ای نمی تواند از هدف این تخریب و ویرانگری و عصیان، مصون مانده و از حملات آن در امان باشد.

در پاسخ به سؤال فوق می توان گفت: افراد و گروهها در برابر این سؤال موضعهای متفاوت دارند. افراد و گروههایی هستند که نقش تخریب را بخوبی ایفا می کنند و اصولاً موضع گیری ایشان موضع گیری تخریبی است نه سازندگی و نفی است نه اثبات، به همه چیز نه می گویند و این گونه موضع گیری را یک موضع گیری انقلابی و افتخارآمیز

می دانند پیوسته یک دشمن را در مقابل خود مجسم می کنند و با وی به منازعه و ستیز می پردازند و اگر دشمن واقعی هم پیدا نکنند یک دشمن خیالی را مورد هدف و مآثر قرار می دهند.

این افراد و گروهها از دو بخش نفی و اثبات «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بخش اول آن را محکم چسبیده اند و بخش اثباتی و مستثنای آن را نادیده می گیرند از این رو، مانند سیل راه می افتند و تا آنجا که بتوانند به همه چیز حمله می کنند و همه چیز حتی نگهبانان رسمی قانون و پاسداران شرع را نیز که مردم تقدیس می کنند و آنان را هدایت کنندگان انقلاب و پیروان مرجعیت و نمایندگان رسمی ولی فقیه می شناسند، زیر سؤال می برند در حالی که هدف و نهایت حرکتشان مبهم، خدایشان مجهول، قانونشان ناشناخته، امام و رهبرشان نامشخص و نامعلوم می باشد و بدیهی است که در این صورت اگر چنین رویه و طرز فکری رواج پیدا کند آینده جامعه نیز تاریک خواهد بود. البته اگر این گونه موضع گیری به صورت یک طرز فکر در عرصه جامعه ظاهر شود خطرناک تر است و اگر بخواهیم تشبیه کنیم می توان گفت: این طرز فکر از میان فرق اسلامی تا اندازه ای به افکار خوارج شباهت دارد.

افراد و گروههای دیگری نیز هستند که برای خودشان معلوم هست چه می خواهند ولی از طرح روشن آن در جامعه خائفند و

ناگزیر امروز که نمی‌توانند صاف و صریح در برابر اسلام و حامیان آن بایستند، یک زندگی منافقانه و ریاکارانه در پیش می‌گیرند و به جای حمله مستقیم، غیر مستقیم حمله می‌کنند، یعنی به ویرانگری بازوها و تخریب شخصیتها و برجستگان مذهبی - سیاسی که حامیان اسلام هستند، می‌پردازند تا آنگاه که زمینه آماده شد، چهره‌های واقعی خود را بی‌پرده ظاهر سازند.

اکنون که به یاری خدا، مفاهیم گوناگون واژه‌های استکبار و استضعاف و اصطلاحات قرآنی و جلوه‌های روانی و ابعاد اجتماعی و منشأ و ملاک آن دو، روشن شد لازم است برای تکمیل بحث بطور ضمنی به واژه محرومیت و نسبت آن با استضعاف نیز نظری بیفکنیم.

پدیده محرومیت

در کتب لغت آمده که حَرْمٌ فعلی است دو مفعولی و محتوایش این است که کسی را از چیزی منع کنند. بنابراین محرومیت یک مفهوم اضافی خواهد بود میان فرد و چیزی که از آن بازداشته شده است یا به آن دسترسی ندارد. راغب نیز در مفردات می‌گوید: «محروم یعنی کسی که روزی بروی فراخ نیست چنانکه بر دیگران» یعنی از داشتن روزی وسیع منع شده است.

اکنون این سؤال مطرح است که آیا بازداشته شدن از هر چیز بطور مطلق

محرومیت است و یا این که این شیء مقید است و اگر مقید است قید آن چیست؟ فی‌المثل در زمینه اقتصادی - اجتماعی گاهی به کسی محروم گفته می‌شود که حتی حداقل مایحتاج زندگی برای او تأمین نیست و گاهی به کسی گفته می‌شود که حداقل زندگی او تأمین است ولی سطح زندگی او از سطح زندگی عمومی مردم پایین‌تر است و گاهی حتی به کسی محروم گفته می‌شود که در سطح متوسط قرار دارد ولی از توسعه دادن به زندگی و بالا بردن وضع اقتصادی و رشد و شکوفایی آن منع شده، و تواناییهای وی هدر می‌رود و آزادی از او گرفته می‌شود که بر اساس این معنی می‌توان گفت: این شخص از داشتن سطح بالاتری از زندگی و آزادی اقتصادی محروم است و سؤال این است که سرانجام کیش این لغت تا کجا است؟ و آیا ممنوع شدن از هر چیزی را بطور مطلق می‌توان محرومیت نامید و یا محدودیتی وجود دارد؟

در پاسخ به این پرسش باید بگوییم که متعلق و طرف اضافه محرومیت، یک شیء یا کار مطلق نیست و از این جا است که هیچگاه در اصطلاح عرف و شرع گفته نمی‌شود که فلان شخص از خوردن سم، انجام زنا یا دروغ گفتن و پیا خوردن مال حرام، محروم است بلکه پیوسته متعلق محرومیت، کار یا شیء است که انجام یا تصرف در آن برای شخص محروم مباح بوده و به نوعی حق او باشد، یا حق فطری و یا

حق قانونی و قراردادی. و در هر حال نتیجه می‌گیریم که قبل از هر محرومیتی باز هم قانون و شرع مطرح است تا حقوق شخص بوسیله آن شناخته شود و سپس معلوم شود نسبت به کدامیک از حقوق خویش محروم شده و علت این محرومیت چه بوده و یا چه هست.

از آنجا که از پدیده محرومیت سوء استفاده‌های سیاسی می‌شود و نیز به صورت یک عارضه و بیماری اجتماعی، سلامت جامعه را به خطر می‌اندازد و از اینها گذشته رسیدگی به محرومان و کمک به آنان خود بخود نیز یک وظیفه انسانی و تکلیف الهی خواهد بود و مصلحان واقعی و دلسوزان مسلمان باید با شناختی دقیق و آگاهی کامل به علاج آن بپردازند، لازم است پدیده فوق مورد بررسی قرار گرفته و علل و عوامل آن کشف گردد:

در یک تقسیم ابتدایی محرومیت به دو بخش اساسی تقسیم می‌شود: بخش نخست محرومیت‌هایی که زائیده استکبار است. بخش دوم محرومیت‌هایی که از علل و عوامل دیگر به وجود می‌آیند که به ترتیب به توضیح آنها می‌پردازیم:

استضعاف و محرومیت

به طور کلی می‌توان گفت: بین استضعاف و محرومیت نسبت عموم و خصوص مطلق حاکم است یعنی هر استضعافی همراه با محرومیت است ولی هر

محرومیتی همراه با استضعاف نیست. این سخن نیازمند توضیح بیشتر و تفصیل گسترده‌تری می‌باشد که به آن می‌پردازیم. بدیهی است یکی از عوامل وجود محرومیت در جامعه استکبار است که به شکل‌های مختلف در ایجاد آن نقش دارد:

نخست آن که یک جامعه، اسیر استکبار جهانی و ظلم بین‌المللی و مورد استثمار و بهره‌کشی قدرتهای بزرگ قرار گرفته و در محرومیتی فراگیر و وسیع غرق شده باشد که در این صورت نظام ظالمانه حاکم بر روابط میان ملت‌های حاکم و محکوم، پیوسنه عامل محرومیت روزافزون ملت مستضعف از نعمتهای الهی و مواهب طبیعی سرزمین خویش می‌شود، نظامی که به دلخواه قدرتهای بزرگ و به نفع ایشان است، جایگزین نظام الهی شده و با زور و قدرت و قلدری بر ملل ضعیف تحمیل گردیده است.

دوم آن که جامعه‌ای گرچه از تسلط جوامع دیگر آزاد باشد ولی در درون آن جامعه عدالتی حاکم نباشد بلکه زورمداران و قدرتمندان و مستکبران، قوانین دلخواه خود را به جای قوانین الهی بر جامعه تحمیل کرده و بدین وسیله منشأ محرومیت دیگران شوند.

سوم آن که قانون الهی و آسمانی بر جامعه حاکم است و مع الوصف کسانی که زیاده طلبند و به حق شرعی و قانونی خود قانع نیستند، مرز عدالت و حدود خدا را برای دستیابی به قدرت و ثروت نامشروع می‌شکنند و با تجاوز از حقوق خویش منشأ

محرومیت محرومان می‌شوند.

چهارم آن که در مواردی، احساس محرومیت، زاییده توقعات و انتظارات کاذب و جو دروغینی است که سیاست‌بازان حرفه‌ای و مستکبران سیاسی در دل جامعه‌ای که قانون الهی بر آن حاکم است به وجود می‌آورند، بدین منظور که از آن به نفع خویش و برای کوبیدن رُقا و احیاناً برای کوبیدن اصل نظام که تا اندازه‌ای مانع استکبارورزی ایشان است، بهره‌برداری کنند. جوّی به وجود می‌آورند که فی‌المثل در آن جوانانی خام‌اندیش که هنوز در ابتدای راه و زندگی و در آغاز تحصیل و کار و حرکت قرار دارند، توقع پیدا می‌کنند که وضع مادی و زندگی و موقعیت کسانی را داشته باشند که ده‌ها سال تلاش و کار و فعالیت نموده‌ و با رنج و زحمت و عرق ریزی فراوان توانسته‌اند وضع مادی و زندگی متوسطی برای خود فراهم آورند و از دیگران بی‌نیاز باشند، در صورتی که این یک امر طبیعی است که «نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود، مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد» و باید با کدیمین و عرق جبین زندگی خود را روبراه نمود.

عوامل دیگر محرومیت

تاکنون نتیجه گرفتیم که استکبار به هر شکلش نوعی محرومیت به بار می‌آورد و هر استضعافی همراه است با محرومیت انسان مستضعف از بخشی از حقوق خویش، ولی

عکس این قضیه کلیت ندارد یعنی هر محرومیتی همراه با استضعاف و زاییده استکبار نیست چرا که علاوه بر استکبار، عوامل دیگری نیز در ایجاد محرومیت نقش دارند و بسیاری از محرومیت‌ها هستند که دیگران در پیدایش آن نقشی ندارند و زاییده تجاوز و تعدّی دیگران به حقوق شخص محروم نیست و می‌توان در این جا به نمونه‌هایی از آنها اشاره نمود.

گاهی محرومیت انسان زاییده ضعف تکوینی شخص محروم است نه استضعاف وی و نه استکبار دیگران، هیچکس در جامعه مانع رشد وی نیست و صرفاً به خاطر ضعف درونی و کمبود تکوینی و غیر اختیاری، از بخشی از نعمتها محروم خواهد شد، نظیر افراد علیل، نابینا، ناشنوا، زمینگیر و یا هر علت دیگری که مستقیم و غیر مستقیم محرومیت‌هایی را به دنبال دارد.

گاهی محرومیت انسان زاییده تبلی و سستی و لهو و لعب است، مثلاً در جامعه‌ای قانون حاکم، زمینه کار فراهم و قوت و قدرت و نیرومندی و سلامتی برای شخص حاصل است، مع الوصف او تن به کار نمی‌دهد به جای تکیه بر بازوی خویش، سربار دیگران شده و به جای آن که از تلاش و کار و فعالیتش هم به خود و هم به دیگران بهره‌برساند از دسترنج دیگران استفاده می‌کند.

گاهی نیز محرومیت زاییده وضع استثنائی و حوادث غیر قابل پیش‌بینی

است نظیر طوفان، سیل، زلزله و نیز در مواردی محروم بودن انسان، معلول نبودن زمینه کار و تلاش نافع برای جامعه می باشد. ولی از همه اینها گذشته گاهی محرومیت انسانی زائیده هیچیک از عوامل نامبرده نیست بلکه شخص به خاطر زهد و بی اعتنائی به دنیا و پیروی از یک روش خاص اخلاقی با اختیار خود و علی رغم توانایی تشکیل زندگی مناسب و بهره مندی از هر نوع لذت به یک زندگی مختصر اکتفا و خویش را از مواهب طبیعت و نعم مادی خداوند محروم می کند. وی در حقیقت لذاذی مادی را فدای لذاذی بلند معنوی والا تر و عمیق تر می سازد.

مبارزه با استضعاف

در ارتباط با استکبار بین المللی با توجه به روابط پیچیده و شبکه های پریچ و خمی که به وسیله استکبار، اطراف ملل ضعیف تنیده می شود، آزاد شدن از درون این روابط تنیده و شبکه های پیچیده بسیار مشکل است و نیاز به جانبازی و فداکاری بسیار و جهاد و شهادت دارد. مع الوصف ملت مسلمان ایران با ایثار و فداکاری و جهاد و شهادت بر علیه استکبار بین الملل و استبداد حاکم قیام کرد و نتیجه این قیام و انقلاب و عصا ره و ثمره آن در ولایت فقیه و حاکمیت قانون اساسی برخاسته از شرع و مکتب اسلام تجلی نمود. بر این اساس برای مبارزه با استکبار بین الملل و نیز عوامل داخلی آن، در ایران

در بُعد سیاسی، باید روی روحانیت اصیل حساب کنیم ولی از دو بُعد:

نخست از بُعد قدرت و توان روحانیت و نفوذ و حاکمیتی که بر دلها دارد و وجود جوهری آن، که می تواند بدون اتکا بر قدرتهای بین المللی روی پای خود بایستد و توده مردم در راه آمل مقدس و اهداف پاک آنان جانفشانی و جهاد به مال و نفس می کنند.

ساختار وجودی آنان به گونه ای است که در برابر استکبار جهانی، این دشمن نیرومند و غدار بین المللی اگر طاقت بیاورد روی پای خویش مستقل می ایستد و اگر طاقت نیاورد می میرد، شهید می شود، کنار زده می شود و یا مع الوصف باز هم با تقیه و تاکتیک حتی الامکان به استناد «ما لایدرک کله لایترک کله» دین و دستورات شرعی را حفظ می کند ولی هیچگاه حاضر نمی شود و نمی تواند به دشمن تکیه کند و عامل دست بیگانه شود، بنابراین با قدرت دین و با تکیه بر خود ملت است که با استکبار بین الملل به هر شکلش می جنگد نه با تکیه بر استکبار و قدرتهای بین المللی دیگر تا نتیجه اش این باشد که شکلی از استکبار را برچیند و شکل دیگری از همان استکبار بین الملل را ارمغان آورد و جایگزین شکل قبلی و قدیمی استکبار سازد که اگر چنین باشد با استکبار مبارزه نشده بلکه یک شکل از استکبار با شکل دیگر آن می جنگد و این بدیهی است که منهای مرجعیت و روحانیت

هیچ قدرتی که بتواند با استکبار بجنگد در درون جامعه ما وجود ندارد مگر با تکیه بر استکبار.

این روحانیت است که چون درختی کهن و تناور در طول قرنهای متمادی در تاریخ زندگی مردم این کشور در هر کوی و برزن، شهر و ده، در جان مسلمانان و دل مستضعفان و محرومان و رنجدیدگان و در خون و گوشت و پوست ملت، هم ریشه و هم شاخه دارد، هم از ایشان تغذیه می‌کند و هم به ایشان ثمر می‌رساند. در طول تاریخ زندگی خود بارها مورد حملات پیچیده و هجوم استکبار بین الملل و نیز مستکبران داخلی قرار گرفته که کمر به نابودی آن بسته بودند و اگر چه در مقاطعی او را ضعیف و وجودش را کمرنگ می‌کردند ولی هیچگاه موفق به نابودی آن نگشتند. گاهی با طرح ناسیونالیست، گاهی با جدایی دین از سیاست و گاهی اسلام منهای روحانیت، گاه از راست، گاهی از چپ حملات خود را بر پیکره روحانیت در حد براندازی وارد می‌کردند. ولی با همه قدرت و سیاستهای شیطانی که داشتند گرچه در مقاطعی به تضعیف آن موفق شدند و جوی بحرانی و ناراحت کننده برای روحانیت به وجود آوردند لکن نتوانستند به آرزوی خود برسند و خوابهایی که برای روحانیت دیده بودند تعبیر نشد.

به هر حال نتیجه ای که می‌گیریم این

است که روحانیت با قدرت و نفوذ ملی - مذهبی خود می‌تواند بدون تکیه بر بیگانه با استکبار بجنگد و آزادی و استقلال جامعه را حفظ کند، راست قامت بایستد و به سوی هیچیک از شرق و غرب خم نشود و سرفروغ نیابد و صرفاً به مصلحت اسلام و مسلمانان بیندیشد و بس. در این جا باز هم عرض می‌کنم که تکیه بر روحانیت برای حفظ استقلال و رفع وابستگی صرفاً در زمینه سیاست، کارساز است و این بدیهی است که کسب استقلال و حفظ آن در زمینه اقتصاد و صنعت و تکنیک، نیاز به تخصص و تجربه و کار و تلاش زیاد و اختراع و اکتشاف و نظم و انسجام اقتصادی دارد.

دوم بعد معنویت و تقدیس و خودسازی و الهی بودن روحانیت است که راه او راه انبیاء و راه خدا است و قانون او قانون آسمانی است، به منظور حفظ منافع طبقه خاصی قانونگزاری نمی‌کند، بلکه قانون انبیاء و شریعت آسمانی را حاکمیت می‌بخشد، هم خود مطیع و فرمانبردار قانون خداوند است و هم در تلاش است تا دیگران مطیع و فرمانبردار باشند. بنابراین هم با استکبار دیگران جهاد و مبارزه می‌کند و هم ساختمان وجودی و فلسفه تشکّل و روش و معیشت آن به گونه ای است که با توجه به معنویت عمیقی که بر جوآن حاکم است، خود حالت و حاکمیت استکباری پیدا نمی‌کند. روحانیت نهادی است که دارای بلندترین هدف معنوی، پاک‌ترین و

مقدس‌ترین روش که پیوسته در مبارزه با خودپرستی و در مسیر خداپرستی است. عالی‌ترین فلسفه وجودی او نفی متیّت و دنیاپرستی و جاه‌طلبی و مال‌دوستی از درون روح و جان خویش و پیروانش است. او به پیروی از انبیاء و امامان معصوم (ع) مأمور به خودسازی و بالا بردن تعالی روانی و فراهم آوردن رشد اخلاقی است، اخلاق و عقاید صحیح را ترویج می‌کند و نسبت به احکام خداوند التزام عملی دارد که نه تنها به واجبات بلکه حتی الامکان در تلاش است که نسبت به مستحبات و مکروهات نیز ملتزم باشد. بنابراین هر چه با تقوٰاتر، متعهدتر، پاکتر، خداشناستر، و انسانتر باشد و هر چه مسئولتر و نسبت به ضعیفا دلسوزتر باشد، هر چه ساده‌تر و بی‌آلایش‌تر و خودمانی‌تر زندگی کند و هر چه عارفتر و نسبت به فضایل اخلاقی متخلّفت‌تر و عادلتر و عفیفتر و شجاعت‌تر باشد نفوذ او در میان مردم مسلمان بیشتر و محبوبیتش افزونتر، ارزشش والاتر و تأثیر کلامش عمیقتر، رهبری او نسبت به مردم بارزتر خواهد بود و اینگونه است که اصولاً نمی‌تواند راه و روش استکباری پیش گیرد و زور و دیکتاتوری اعمال کند.

نتیجه این که اگر کار واقعاً به دست روحانیت باشد با توجه به این بُعد معنوی حاکم بر جو روحانیت، جز احکام اسلام و دین خدا اجرا نخواهد شد و استکبار نمی‌تواند باز گردد.

در این جا لازم است عرض کنیم روحانیت امروز که در مقام رهبری قرار دارد مورد توجه زیاد دوست و دشمن است و اعمال و رفتار او را زیر ذره‌بین قرار می‌دهند. از این رو کسانی که در این لباس در زمینه‌های اخلاقی اجتماعی و اقتصادی حتی بیش از حد مواظب نباشند و تجملاتی و چشمگیر زندگی کنند، این سبب می‌شود که خسارات و ضرباتی بر کل روحانیت وارد شود.

و در همین جا به این نتیجه کلی نیز اشاره می‌کنیم که آنچه در این جا مطرح کرده‌ایم همان حاکمیت اخلاق و ولایت و معنویت و دین و خداست، یعنی چیزی است جدا از لیبرالیزم و حاکمیت سرمایه که فسادهای زیادی به دنبال دارد و نیز جدا از حاکمیت زور و قدرت و دیکتاتوری و گرفتن آزادی از انسان که آن، هم سنگ لیبرالیزم بلکه بدتر از آن خواهد بود.

و به بیان دیگر این حاکمیت روحانیت بر دلهاست که می‌تواند همه را در چارچوب شرع به سوی اهداف عالی راهبر باشد نه حاکمیت طبقه‌ای بر طبقه دیگر، نه حاکمیت سرمایه‌دار بر کارگر و نه حاکمیت کارگر بر سرمایه‌دار، چرا که حاکمیت طبقاتی خواه سرمایه‌دار بر کارگر یا کارگر بر سرمایه‌دار، هیچیک خالی از فساد و استکبار نیست ولی در حاکمیت شرع خدا و قانون آسمانی، حامیان و مخلصان آن، خود کاملاً مطیع و فرمانبردار شرع بوده و از هر نوع سرپیچی از

قانون خدا و استکبار بدورند. هر کس با حوزه‌ها و رسوم آنها آشنا باشد متوجه این حقیقت خواهد بود که علماء و فقهاء و روحانیون معمولاً از دین خدا و از شرع حمایت می‌کنند و تا آنجا که می‌توانند نه خود مرتکب خلاف شرع شده و نه به دیگران اجازه می‌دهند که در پیشگاه ایشان و در قلمرو قدرت و نفوذشان مرتکب خلاف شرع شوند و حکم خدا را زیر پا بگذارند و جز خدا و حکم خدا هیچ چیز دیگر را به رسمیت نمی‌شناسد و از این جایی به برخورد غیر منصفانه و دور از عدالت کسانی

می‌بریم که روحانیت و علماء را به حمایت از یک گروه خاص در جامعه متهم می‌کنند و به ایشان انگ و افتراء می‌زنند. آنچه که علماء و فقهاء از آن حمایت می‌کنند جایگاه خاص هر گروه یا صنف یا فرد در چارچوب شرع و قانون آسمانی و حد و حدود الهی است، بنابراین اگر از محروم یا کارگرا یا کارفرما یا اصناف دیگر حمایت می‌کند صرفاً در چارچوب قانون خدا و شرع انور حمایت می‌کند و در حقیقت از شرع حمایت می‌کند و از جایگاه شرعی آن گروه.

* * *



بقیه از صفحه ۱۶۵

(م ۱۱۰۴ ق) (صاحب «أمل الآمل» و «أثابة الهداة» و «جواهر السنية» ...) تعلیق: شیخ محمد رازی و شیخ عبدالرحیم ربّانی شیرازی (۱۴۰۲ ق)، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ج ۲۰، ص ۳۲۳-۳۲۴.

۱۸۵ - وصول الأخیار الی أصول الاخبار

شیخ حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی (۹۱۸-۹۸۴ ق) پدر شیخ بهایی،

به خط احمد تفریشی (نسخ) به اهتمام: میرزا حسین کجوری مازندرانی و تصحیح سید محمد مهدی موسوی تستری جزایری، چاپ سنگی، تهران ۱۳۰۶ ق، ص ۷۱.

۱۸۶ - هدیه العارفین

اسماعیل پاشا بن محمد امین بغدادی (م ۱۳۳۹ ق) مؤلف ایضاح المکنون، دارالفکر، بیروت ۱۴۰۲ ق، ج ۲، ص ۷۲.

